تصاویری که اهالی باغستان شهریار فردای شب آتش سوزی کتابخانه تفکر شهریار ثبت کرده اند/ مهر

گزارش جام جم از سه واقعه حسرت‌بار درباره کتاب‌ها؛ سوختن ۱۳ هزار کتاب در شهریار

به‌آتش کشیدن چندین جلد قرآن کریم در مصلای شهر قدس و لغو برگزاری یك نمایشگاه کتاب در شیراز

آتش به جان تفکر

سید کریم محمدی

مدیر سابق کتابخانه بوعلی

دارم به آن میلیون‌ها و شاید میلیاردها کلمه فکر می‌کنم. به انتظار سالیان شان آنجا توی قفسه‌ها و لای کتاب‌ها و به زیست نباتی شان تا سوداگران کلمه بیایند، ناخن بیندازند لای عطف و صفحه‌ای را باز کنند و آنها را به زندگی بازگردانند. صدها نویسنده، ۱۳هزار کتاب، میلیون‌ها صفحه و شاید میلیاردها کلمه آن جا لابه‌لای شعله‌های خشم سوختند. کجا؟ لابد فکر کرده‌اید درباره ۳۳۳ سال پیش از میلاد مسیح و آن واقعه در تخت جمشید صحبت می‌کنیم؛ جایی که به گفته ابن ندیم، نویسنده الفهرست، که در حدود سال ۹۸۷ میلادی نوشته شده، در قصر آپادانا در تخت جمشید نوشته‌هایی به صورت لوح‌های چوبی، سنگ و خاك رس در موضوعات متعدد به امر اسکندر مقدونی نابود شد.

یا شاید فکر می‌کنید درباره کتابخانه بزرگ ری حرف می‌زنیم که در حمله محمود غزنوی به آتش کشیده شد و شاید هم درباره ۸۰۰ سال پیش وقتی که مغول‌ها و تاتارها کتابخانه‌ها را سوزاندند. شاید هم گمان برده‌اید ماجرا کمی متاخرتر است و به جشن کتاب‌سوزان معروف احمد کسوری در دهه ۲۰ همین سده مربوط است. اما نه! ما داریم درباره بیست‌وششم آبان ماه ۱۳۹۸ و به عبارتی یعنی همین پریروز حرف می‌زنیم. درباره همین چندده کیلومتری پایتخت و جایی به اسم شهریار و شهر قدس.

خبر این است: یکشنبه شب و همزمان با پنجمین روز از هفته کتاب و در ادامه اغتشاش‌ها در شهریار و چند شهر ایران، کتابخانه تفکر شهرستان شهریار استان تهران در آتش سوخت. آشوبگران در حالی آتش به کتابخانه تفکر شهرستان شهریار استان تهران انداختند که ۱۳هزار جلد کتاب آنجا نگهداری می‌شد و همگی در آتش سوخت. آن‌طور که نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور برآورد کرده، خسارت وارده به این کتابخانه حدود ۲۰ میلیارد ریال ارزیابی شده است.

از آن سو، برخی گزارش‌ها و تصاویر از به‌آتش کشیدن چندین جلد قرآن کریم در مصلای شهر قدس خبر می‌دهد، جایی چند کیلومتر آن‌سوتر از شهریار. مارشال برمن روزی گفته بود هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود. کلمات، جان‌سخت‌ترین عناصر جهان پرسروصدای امروز ما هستند؛ سرنوشت‌شان چرا باید آتش باشد و دودشدن و به هوا رفتن؟

بدرود با کتابخانه هفت‌ساله

به باغستان شهریار که بروید و خودتان را به خادم‌آباد اگر برسانید و از آنجا به نصیرآباد و بلوار ولی‌عصر(عج) که بروید، تابلوی کتابخانه تفکر را چسبیده به خانه بهداشت و شهرداری ناحیه نصیرآباد می‌بینید. البته خب، دیگر نمی‌بینید. حالا فقط سردری سوخته به جای مانده و تابلو هم به یغما رفته است. چقدر آن روز اهالی نصیرآباد خوشحال بودند که حالا محله کوچکشان کتابخانه دارد. سال ۱۳۹۱ بود و اهالی این کتابخانه چطور می‌توانستند گمان کنند که این مرکز فرهنگی کمتر از هفت سال عمر خواهد کرد. ساختمانی ۵۵۶ متری با حیاطی بزرگ که مساحت کل کتابخانه را به ۲۸۱۱ متر می‌رساند، حالا پیش روی بیش از ۴۰۰ عضو این کتابخانه است؛ ساختمانی که البته چیزی از آن باقی نمانده و حیاطی که حتی درخت‌های سوز سرمازده‌اش هم از پا درآمده‌اند. نه اکرم شعبانی را که مسؤول این کتابخانه است پیدا می‌کنیم و نه می‌توانیم با زهرا رضایی که رئیس اداره کتابخانه‌های عمومی شهریار است تماس بگیریم. تصویر خیلی دردناك است. نام کتابخانه، این درد را استعاری‌تر هم می‌کند: «تفکر». تفکر را سوزانده‌اند و جز تلی از خاکستر از آن باقی نمانده است.

نمایشگاه شیراز؛ شاید وقتی دیگر

گفتیم که همان یکشنبه‌شب کمی آن‌سوتر، اغتشاشگرها پا را فراتر گذاشته و قرآن‌های موجود در مصلای شهر قدس را به آتش کشیده و حرمت کتاب خدا را شکسته‌اند. واقعا چه خبر است؟ می‌شود اینها را به پای معترضان نوشت؟ بدیهی است که نه، همه مسؤولان هم در این چند روز گفته‌اند که باید حساب مردم معترض به شرایط اقتصادی را از کسانی که اغتشاش می‌کنند جدا کرد. از سوی دیگر جام جم مطلع شده که چهارصدمین دوره نمایشگاه کتاب استانی در فارس نیز به زمانی دیگر موکول شده است. این نمایشگاه قرار بود از سوم تا هشتم آذر در شیراز برپا شود اما چنان‌که می‌دانید شیراز نیز این روزها لحظه‌های نارآرامی را سپری می‌کند و جز مردم معترض، آشوبگران در آنجا نیز خساراتی را به اموال عمومی وارد آورده‌اند. بدیهی است مسؤولان برگزاری این نمایشگاه با توجه به اتفاقی که برای کتابخانه تفکر در شهرستان شهریار و برای قرآن‌های مصلای شهر قدس افتاده، چنین تصمیمی بگیرند.

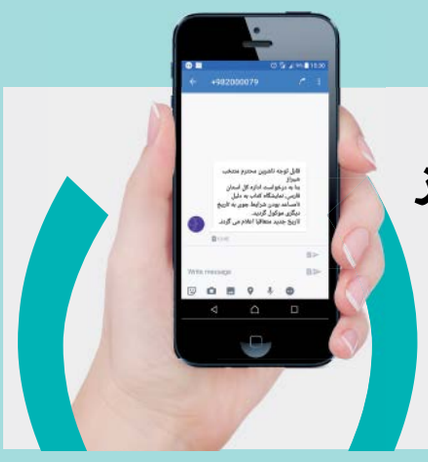

خبر اختصاصی جام جم

لغو نمایشگاه کتاب شیراز

این، تصویر پیامکی است که یکی از ناشران آن را برای جام جم بازارسال کرده است؛ پیامك برای ناشرانی فرستاده شده که می‌خواستند در چهارصدمین دوره برگزاری نمایشگاه کتاب استانی در فارس شرکت کنند. این نمایشگاه قرار بود سوم تا هشتم آذر در شیراز برپا شود اما حالا با توجه به متن این پیامك به زمان دیگری موکول شده است.

یادداشت:

محمدصادق علیزاده

دبیر فرهنگ و هنر

خبرنگار فرهنگ در دل آشوب

«فقط شما صد نفر مردمید؟!» در ادامه هم اشاره کرد به چند هزار خودرویی که توی ترافیك گیر افتاده بودند و گفت: «اینها مردم نیستند؟!» عاقله‌مرد مثل دیگران، پشت ترافیك بزرگراه شهید محلاتی در جنوب شرق تهران گیر افتاده ولی ترجیح داده بود از ماشینش پیاده شده و با جماعتی که نقطه غائله را بسته بودند رو در رو حرف بزند.

ظاهرا ماجرا ارتباطی به وظایف یك خبرنگار فرهنگی نداشت ولی برای این‌که تحلیل و برداشتم از اتفاقاتی که دارد می‌افتد، نه مبتنی بر دیده‌ها و شنیده‌های دست چندم رسانه‌ای که از کف میدان باشد، زده بودم به دل ماجرا و حالا چراغ خاموش میان جمعی از اغتشاشگران تقاطع اتوبان‌های محلاتی و امام علی(ع) ایستاده و شاهد مکالمه چند نفر از مردم با تعدادی جوان نقاب‌زده بود که گارد ریل‌ها را کنده و ایستگاه‌های اتوبوس را تخریب و همه را جمع کرده وسط اتوبان و آتش زده بودندشان.

عاقله‌مرد موقع خطاب قرار دادن جوانان نقاب‌زده، عصبیتی در رفتارش دیده نمی‌شود. همین هم باعث شده بود که طرف مقابل حرفی برای گفتن نداشته باشد. معدل سنی چندانی هم نداشتند. از نوجوان‌های پانزده شانزده ساله تا جوانانی در نهایت ۳۰ ساله! مشخص بود کم‌سن و سال‌ترها از روی هیجان تین‌ایجری و تجربه آنارشیستی قاطی ماجرا شده‌اند.

مشخص بود آرامش عاقله‌مرد، جماعت نقاب‌زده را برده گوشه رینگ! عاقبت یکی‌شان هیجانی پرید توی بحث که بالاخره باید از یك جایی شروع کرد.

عاقله‌مرد این مرتبه آرام‌تر از مرتبه قبل جلوی جوان درآمد که: «این طوری؟» و همزمان اشاره کرد به تل آتشی که وسط بزرگراه شعله گرفته بود و گفت: «حداقل یه کوره‌راه باز کنید مردم اینجوری اسیر و ابیر نشن!» و بدون این‌که منتظر موافقت یا مخالفت جمع بماند، خودش رفت سمتی که شعله‌های کمتری بود شروع کرد به باز کردن باریك‌راهی برای عبور و مرور. ماشین‌ها یکی یکی شروع کردند به رد شدن و همزمان با نگاه‌هایی که ته‌شان، نگرانی و دلهره موج می‌زد ما-من هم قاطی جماعت نقاب‌زده بودم بدون این‌که نقاب زده باشم-را نگاه می‌کردند!

نقاب نداشتم و بین آن جوانان و نوجوانان هیستریك، رفتار متفاوت‌تری داشتیم. چیزی که مستعد مشکوك شدن بود و ظن. همین هم شد که برگشتم سمت موتور و محمد-دبیر گروه حوادث روزنامه-که ترجیح داده بود همانجا بایستد.

تا مرا دید گفت: «آتیش کن بریم! الانه که یگان ویژه از راه برسه!» سوئیچ موتور را باز کرده و استارت زدم. تماس گرفته بود دفتر فرمانده انتظامی تهران بزرگ و شرح ماوقع کرده بود.

پشت صحنه

اغتشاشگر تو روحت!

این بنده خدا سه روز است خانه‌اش نرفته! الان خیره در چشم‌های نگارنده این سطور می‌گوید واپسین مرتبه، آدینه شب در منزل خویش به سر برده! بله بله داریم از صابر محمدی سخن می‌گوییم! استاد صابر در شهرك‌های اقماری کرج سکونت دارند و روزانه برای خدمات رسانه‌ای به پایتخت رجوع کرده و شب‌هنگام به کرج باز می‌گردند. حالا این ناآرامی‌های اخیر در استان البرز و برف سنگین اتوبان‌بندکن را هم اضافه کنید تا مشخص شود چرا استاد محمدی برای واپسین مرتبه جمعه‌شب در منزل به سر برده و هنوز بعد از گذشت سه روز نتوانسته یك خواب آرام در منزل خویشتن کرده، خستگی در کنند. خلاصه که در جریان باشید آتش این ناآرامی دامن تحریریه بی‌حاشیه جام‌جم را گرفته و شده آنچه نباید!

همین الان هم که این ستون مشغول نگارش است، دوستان اقتصادی دو میز آن طرف‌تر مشغول گرفتن آمار پمپ بنزین‌های به فنارفته را از مسوولان می‌گیرند تا مشخص شود اغتشاشگران دقیقا دارند چه می‌کنند. دو میز آن‌طرف‌تر هم دوستان سرویس اجتماعی مشغول گرفتن مصاحبه با نمایندگان اقشار مختلف مردم هستند تا ببینید این افزایش قیمت بنزین چه تاثیری بر زندگی آنها گذاشته. اینها را گفتیم که بیفزاییم تحریریه جام‌جم چهارموتوره مشغول پیگیری دغدغه‌های مردم است. خلاصه که خبرنگاران و روزنامه‌نگاران به‌شدت مشغول کارند و این صحبت‌ها!

و اما بعد... در همین صفحه یك گزارش داریم که بی‌ارتباط با ناآرامی‌های اخیر نیست. نه، نه اشتباه نکنید! بچه‌های فرهنگی پا توکفش دیگران نکرده‌اند. اغتشاشگران بوده‌اند که پا توکفش فرهنگ کرده‌اند. می‌خواهید بدانید چه خبر بوده گزارش همین صفحه را بخوانید! در صفحه ۱۰ هم آذر مهاجر که نامش در بین نامزدهای نهایی جشنواره کتاب و رسانه به چشم می‌خورد به بهانه نقد روز گذشته کتاب «تقاطع انقلاب» رفته سراغ حجت‌الاسلام محمدرضا زائری، نویسنده این کتاب و با او گفت‌وگو کرده.

علی آقای رستگار، دیگر عضو بی‌حاشیه گروه فرهنگی هم دست روی موضوع جالبی گذاشته. رستگار به بهانه اکران پویانمایی «بنیامین» رفته سراغ پویانمایی‌های سینمای ایران تا ببینید این آثار در زمینه پیوست‌های فرهنگی چه کرده‌اند. التفات دارید که بسیاری از فیلم‌ها و پویانمایی‌های سینمایی در دنیا مبدا تولید بسیاری از محصولات فرهنگی است، از بازی‌های رایانه‌ای گرفته تا نوشت‌افزار و کیف و کتاب و دفتر. گزارش رستگار در صفحه ۱۱ قابل دسترسی است.

در نهایت هم زینب مرتضایی‌فرد که اتفاقا او هم در بین نامزدهای نهایی جشنواره کتاب و رسانه قرار دارد رفته سراغ فردی که خارج ایران دست به کار عجیبی زده. مشروع گزارش کارآگاه‌مآبانه مرتضایی‌فرد هم رفته در صفحه ۱۲. از دست ندهیدش.